

مبالغه، ایهام و استخدام در قرآن کریم

قسمت ششم از سلسله مقالات «بديع در آينه قرآن» ————— حسن خرقانی

مبالغه^۱

مبالغه آن است که در توصیف و ستایش یا نکوهش شخص یا چیزی تأکید و افراط شود؛ چندان که از حد معمول گذر کرده، محال یا دور از ذهن و شگفت‌انگیز بنماید. شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب هر شبی در این ره، صد بحر آتشین است دردا که این معما شرح و بیان ندارد آب شدن کوه آهن از شنیدن نام شخصی در بیت فردوسی یا برابری قطره شبی با صد دریای آتشین در شعر حافظ، اموری باور نکردنی است، اما قالب شعر و هنر شاعر، آن

۱. مبالغه در لغت، به کار گرفتن تمام توان در یک کار است. در لسان العرب آمده است:

بَلَغَ الشَّيْءُ وَيَبْلُغُ بُلُوغًا: وصل و انتهى. وبالغ ببالغ مبالغة و بلاغًا: اذا اجتهد في الأمر. والمبالغة: أن تَبْلُغَ في الأمر جهدك و بالغ فلان في الأمر: اذا لم يقصّر فيه. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۴۱۹-۴۲۱)

را پذیرفتنی می‌سازد.

لسان الفتی نصف و نصف فؤاده فلم یبق إلا صورة اللحم و الدم

زهیر در این گفته خویش مبالغه کرده است؛ به گونه‌ای که حقیقت انسان را به زبان و قلبش دانسته است که با آن دو از دیگر حیوانات متمایز می‌شود و اگر این مطلب را در قالبی ساده و دور از مبالغه بیان می‌کرد، بلاغت را از کلام خویش دور ساخته بود.

در آغاز سوره حج، خداوند سبحان پس از امر به تقوا، به گونه‌ای رسا و دهشت‌زا هنگامه رستاخیز یا پایان جهان را توصیف می‌کند: «یا أيها الناس اتقوا ربکم إن زلزلة الساعة شیء عظیم، یوم ترؤنها تذهل کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ لکنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ...»^۱

این گونه توصیف‌های قرآن کریم در عین آن که همساز با واقعیت است، ظاهری مبالغه‌نما دارد که بلاغت و زیبایی مبالغه را به همراه دارد.

انواع مبالغه

مبالغه بر این اساس که آیا آنچه ادعا می‌شود، به خودی خود امری ممکن است یا خیر و در صورت امکان آیا در خارج ایجاد می‌شود یا نه، سه قسم دارد:

۱. تبلیغ:

افراط در توصیف به طوری که در نزد عقل و عرف پذیرفتنی باشد؛ یعنی عقل آن را ممکن دانسته و در خارج نیز مانندش وجود پیدا کند؛ مانند این گفتار خداوند متعال:

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ کَسْرَابٍ بِقَیْعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا

۱. هان ای مردم از پروردگارتان پروا کنید، چرا که زلزله رستاخیز امری سهمگین است. روزی که در آن ببینید هر زن شیر دهنده‌ای از نوزاد شیری‌اش غافل شود و هر زن آبستنی، وضع حمل کند و مردمان را مست بینی و حال آن که مست نباشند، ولی عذاب الهی سخت و سنگین است. (حج/ ۲۵)

و وجد الله عنده فوقه حسابُه و الله سريع الحساب، أو كظلماتٍ في بحرٍ لُجِّي يفتنه موجٌ من فوقه موجٌ من فوقه سحابٌ ظلماتٌ بعضها فوق بعضٍ إذا أخرج يده لم يكد يراها و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور.^۱

اعمال کافران به سرابی که تشنه آن را آب پندارد و به تاریکیهای مطلق اعماق دریا که بر فراز آن امواج در زیر و روی آب در حرکت باشد و بر فراز آنان نیزارهای گسترده شده باشد، تشبیه شده است و این دو، رویدادهایی است که گاه در طبیعت رخ می‌دهد.

۲. اغراق:

زیاده روی در توصیف به درجه‌ای که عقل آن را ناممکن نداند، اما بر طبق عادت باور کردنی نباشد.

شارح نهج البلاغه^۲ برای این مورد به این کلام حضرت امیر علیه السلام مثال می‌زند که فرمود: «يغدر عني السيل و لا يرقى الي الطير...» آن حضرت خویش را به کوهی بلند مانند می‌کند و می‌فرماید: «سپیل از من فرو می‌ریزد و پرنده به بلندای من نمی‌رسد.» و این در حالی است که به‌طور معمول، کوهی نیست که پرنده نتواند بر قله آن پرواز کند.

۳. غلو:

وصف ادعا شده به گونه‌ای باشد که در نظر عقل ناممکن باشد و در خارج نیز واقع نگردد. بهتر است که این قسم و همین‌طور اغراق، همراه با اداتی مانند: کاد، لولا، لو، حروف تشبیه و مانند آن بیان شود تا آنها را به امکان نزدیک سازد؛ همچنان که در گفتار خداوند

۱. و کافران اعمالشان همچون سرابی در بیابان است که تشنه آن را آب می‌پندارد تا آن که نزدیک آن رسد و آن را چیزی نیابد، و آن گاه خداوند را حاضر یابد که حسابش را به تمام و کمال بپردازد و خداوند زودشمار است. یا همچون تاریکیهایی است در دریایی ژرف که آن را موجی فرو پوشانده و بر فراز آن موجی دیگر است که بر فراز آن ابری است. تاریکیهای تو در تو. چون دستش را برآورد چه بسا نبیندش و آن را که خداوند برایش نوری مقدر نداشته باشد، نوری ندارد. (نور / ۳۹-۴۰)

۲. میرزا حبیب الله خویی، منهاج البلاغه فی شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۹.

سبحان آمده است: «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ و لو لم تَمَسَّهُ نَارٌ»^۱ که در این جا فروزان شدن روغن زیتون بی آن که به آن، آتش و حرارتی برسد، عقلاً و عادتاً امر مستحیلی است و با داخل شدن «یکاد» از ممتنع بودن خارج شده است و نیز در این آیه: «يَكَادُ سَنَا بَرْقِهٖ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ»^۲ همراه شدن با «یکاد» کلام را به حقیقت تبدیل کرده است.

عنصر مبالغه در عرصه‌های گوناگون

عنصر مبالغه در مکالمات روزمره کاربرد فراوان دارد و یکی از شیوه‌های بیان مقصود است. کسی که تشنه بوده و آب زیادی نوشیده است، می‌گوید: یک بشکه آب نوشیدم. اگر مدتی منتظر شویم، می‌گوییم: یک ساعت است که منتظرم. به امری که دشوار باشد، گفته می‌شود که از کندن کوه سخت‌تر است. اگر مطلبی را مکرراً گفته باشیم، می‌گوییم: هزار بار گفتم. به آن حشره معروفی که پاهای زیادی دارد، هزارپا می‌گویند و مانند آن.

آنچه باعث می‌شود مردم در گفتارشان مبالغه کنند، مهم جلوه دادن مطلب، جلب نظر مخاطب و گاه غلبه احساسات است. اگر مقصود، عادی بیان شود، چه بسا شنونده به سادگی از کنار آن بگذرد. مبالغه، اغراق و غلو، مناسبترین وسیله برای تصویر یک دنیای حماسی است و از مختصات این گونه آثار محسوب می‌شود؛ از این رو در شاهنامه و دیگر آثار حماسی از آن بسیار استفاده شده است.

تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه که جوهر تعبیر و اساس نظم می‌باشند و نمی‌توان از آنها بی‌نیاز بود، روح مبالغه را به همراه دارند و در توصیف حاصل از آنها، زیادی در وصف وجود دارد. همین که می‌گوییم قد او مانند سرو است یا سرو خرامان می‌آید، مرتکب اغراق شده‌ایم.

در ادب و شعر که عنصر خیال در آن نقشی اساسی دارد، مبالغه اهمیت ویژه‌ای دارد

۱. نزدیک است که روشنش با آن که آتش به آن فرسیده، فروزان گردد. (نور / ۳۵)

۲. نزدیک است که درخشش برق آن دیدگان را از بین ببرد. (نور / ۴۳)

و از اسباب زیبایی و مخیّل شدن آن است. شاعر به یاری اغراق، معانی بزرگ را خرد و معانی خرد را بزرگ جلوه می‌دهد. زیبایی اغراق در آن است که غیر ممکن طوری ادا می‌شود که ممکن به نظر می‌رسد.

این کلام مشهور که «أعذب الشعر أكذبته» یعنی دلچسب‌ترین شعر، دروغ‌ترین آن است، ناظر به همین مطالب است که اغراق و غلو، شعر را دلپذیرتر می‌سازد. نظامی به فرزندش می‌گوید:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

چنانکه برخی گفته‌اند، اگر شاعر بخواهد واقعیت را آن گونه که هست بیان کند و بگوید شب، شب است و روز، روز، مورد تمسخر دیگران قرار خواهد گرفت و آیه شریفه: «و الشعراء يتبعهم الغاؤون»^۱ نیز اشاره به شاعرانی دارد که بر اساس نفسیات خود در ورطه‌ای دور از حق و تخیّل آمیز فرو رفته باشند و با این گونه افکار بخواهند راهبر دیگران باشند. روشن است که این شاعر نمی‌تواند شارع باشد و پیرو او گمراهی چون خود او خواهد بود.

اسلام نیز به عنوان دین همگانی و همیشگی، اساس خویش را بر پایه شعر ننهاده است؛ چه، دین بر پایه عقل و منطق گام می‌نهد، نه بر مبنای احساس و همت. او بیان حقایق و واقعیات است، نه وهمیات و مخیلات. از این جاست که کریمه: «و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له»^۲ زیننده پیامبر اکرم ﷺ می‌شود. قرآن باید نازل شود و آن معنای والا و ثقیلش تنزل یابد تا در خور فهم بشر گردد و این درست، نقطه مقابل مبالغه است. بنابراین در نمونه‌هایی که از قرآن کریم و گفتار رسول اکرم ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام برای مبالغه نوشته می‌شود، باید تأمل بیشتری شود؛ چراکه فراتر از افق دید ماست و نمی‌توان

۱. شعراء / ۲۲۴

غوی کسی است که راه باطل را پیموده و از طریق حق دور افتد. گمراهی و غوایت از ویژگیهای صنعت شعری است که بر پایه تخیل و تصویرگری غیرواقع به صورت واقع استوار است و از این رو کسانی به آن اهتمام می‌ورزند که فریفته تزیینات خیالی و تصویرهای وهمی غافل کننده از حق و یازدارنده از رشد باشند. (محمدحسین طباطبائی،

۲. یس / ۶۹

المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۱)

به‌طور قطع آن را مبالغه شمرد و اگر آن را مبالغه به حساب آوریم، بر اساس برداشتی ظاهری است.

قرآن کریم میان بلاغت معنی و حقیقت واقع جمع کرده است؛ هم با بلاغت سخن گفته و هم سخنش مطابق با واقعیت و بدون افراط یا تفریط در بیان حقیقت است. البته باید توجه داشت که گاه میان دروغ و مبالغه‌هایی که در اشعار می‌شود، تفاوت است؛ شعر در وادی خیال گام می‌نهد و احساس شاعر، او را وامی‌دارد تا حقایق را بالاتر از مرتبه‌ای که در نظر عادی مشهود است، جلوه دهد. پس هنگامی که به ممدوحش بگوید: «أنت شمس» یا «أنت بحر»، نمی‌شود سخن از صدق و کذب به میان آورد، بلکه خیالی است که شاعر مجسم کرده و تزیینی است که در کلام به کار برده است. حال و هوای کلام و مقتضای مقام نیز نشان دهنده آن است که گوینده مانند دروغ، قصد فریب کاری ندارد؛ از این رو کسی از اغراقها و مبالغه‌های شعر به گمراهی نیفتاده و آن را حقیقت نپنداشته است.

هنگامی که حافظ می‌گوید:

ای قصهٔ بهشت ز کویت حکایتی شرح جمال حور ز رویت روایتی
یا

تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم

تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
احساس خویش را در قالب مبالغه و تشبیه و استعاره بیان کرده است که نمی‌توان به آن نسبت کذب داد.

اختلاف نظر دربارهٔ پذیرش حُسن مبالغه

دانشمندان دربارهٔ مبالغه سه‌گونه نظر داده‌اند:

برخی مبالغه را نپذیرفته‌اند و آن را از محاسن کلام نمی‌دانند و این‌گونه دلیل

می‌آورند که بهترین سخن آن است که راست و درست باشد و در آن افراط و تفریط نباشد و افزون بر این، مبالغه را کسی که ناتوان از سخن گفتن به شیوه متعارف و معهود باشد، به کار می‌برد تا کمبود خویش را جبران نماید.

برخی دیگر مبالغه را به‌طور مطلق پذیرفته‌اند و آن را نیکو می‌شمارند و بهترین سخن را سخنی می‌دانند که در آن مبالغه باشد.

گروهی دیگر، راه وسط را رفته‌اند و مبالغه را باعث جلوه و نیکویی کلام می‌دانند، اما از سوی دیگر، حُسن و فضل صدق و راستی را قابل انکار نمی‌دانند؛ از این رو مبالغه‌ای را که معتدل بوده، از حد تجاوز نکرده باشد و به افراط نگراید، نیکو می‌شمارند. بیشتر دانشمندان، نظر اخیر را پذیرفته‌اند.^۱

همان‌گونه که یاد شد، مبالغه در نزد مردم از شیوه‌های بیان مقصود است و کسی آن را دروغ نمی‌انگارد و از ویژگی‌های آثار ادبی است که باعث جذابیت و زیبایی سخن می‌گردد و بسیاری عقیده دارند که در قرآن کریم به گونه‌های مختلف به کار رفته است. البته چنانکه گفته شد، مبالغه به صورت آمیخته با حقیقت است؛ از این رو زیبایی و حسن مبالغه، مادام که از حد اعتدال خارج نشود، امری پذیرفتنی است و اگر آن را از کلام جدا کرده، سخن را به گونه‌ای دیگر پی‌ریزی کنیم، بلاغت و رسایی سخن به خاموشی گراییده، امر پیش‌پا افتاده‌ای می‌شود.

اگر مبالغه در توصیف و مدح به گونه‌ای باشد که از دایره عبودیت و بندگی ممدوح یا فراتر نهد و به او صفاتی نسبت دهد که فقط خالق متعال را سزاست، یا آنچه گفته شود، احساس شاعر نباشد و خوش‌آمدگویی ممدوح برای رسیدن به حطامی چند باشد، بی‌شک نکوهیده و ناشایست است؛ مانند بیت زیر که این‌گونه است:

ما شئت لا ما شاءت الأقدار فاحکم فأنت الواحد القهّار^۲

۱. یحیی بن حمزه علوی یمنی، الطراز المتضمن لأسرار البلاغة و علوم حقایق الاعجاز، ص ۴۵۶، ۴۵۷، صدرالدین بن معصوم مدنی، أنوار الريع فی أنواع البديع، ج ۴، ص ۲۰۷؛ احمد مصطفی مراغی، علوم البلاغة، ص ۳۳۶.
۲. این بیت از ابن‌هانی اندلسی درباره خلیفه فاطمی است.

ظهیر فاریابی می‌گوید:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب غزل ارسلان دهد
برتر ز کاینات بپرد هزار سال سیمرغ وهم تا ز جنابت نشان دهد
سعدی به‌طور نقد ادبی و تعریض‌گونه گفته است:

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای غزل ارسلان
مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه^۱
در قرآن و روایات، از غلو در حق رهبران دینی نهی شده است؛ آن‌چنان که اهل
کتاب درباره مسیح غلو کردند.

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که: «لا توصفونی فوق حقی، فان الله تعالی
یتخذنی عبداً قبل أن یتخذنی نبیاً.» و حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «ایاکم و الغلو فینا،
قولوا انا عبید مربوبون، و قولوا فی فضلنا ما شئتم.»^۲

نمونه‌های قرآنی مبالغه

«و قالوا اتخذ الزحمن ولداً، لقد جئتم شیئاً اذاً، تکاد السّموات یتفطرن منه و تنشق
الأرض و تخرّ الجبال هدأ، أن دعوا للرحمن ولداً»^۳

در این آیات سهمگین، بزرگی تهمت‌های ناروای بشر نسبت به خداوند متعال به
تصویر کشیده شده است؛ به گونه‌ای که از ادعای فرزند برای خداوند سبحان، نزدیک است

۱. جلال الدین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۲۶۶.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: مرا بیش از آنچه حق من است، بالا مبرید؛ زیرا خداوند متعال پیش از آن که مرا به
پیامبری برگزیند، به بندگی برگزید. امام علی علیه السلام می‌فرماید: از غلو درباره ما بپرهیزید، بگویید ما بندگانی پرورش
یافته‌ایم و در فضیلت ما هر آنچه می‌خواهید بگویید. (محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۷، باب غلو،
ص ۲۸۲-۲۷۸)

۳. و ادعا کردند که خدای رحمان فرزندی برگزیده است. به راستی که ادعای شگرفی پیش آوردید. نزدیک است که
آسمانها از آن پاره پاره شود و زمین بشکافد و کوهها فرو ریزد. از این که برای خدا و رحمان فرزندی قائل شدند.
(مریم/ ۸۸-۹۲)

آسمانها پاره پاره شوند و زمین شکافته گردد و کوهها فرو ریزند.
﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾^۱

﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲

در این دو آیه که مضمونی نزدیک به هم دارند، فراوانی کلمات پروردگار در قالب این قضیه بیان شده است که اگر دریاها و فزونتر از آنها مرکب و تمامی درختان زمین قلم شوند، کلمات خداوند متعال پایان نمی پذیرد و این بالاترین کثرتی است که ذهن بشر می تواند در نظر بیاورد و البته نسبت به کلمات نامتناهی الهی نمی تواند مبالغه به حساب آید، بلکه مبالغه نما است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾^۳

ورود تکذیب کنندگان آیات الهی و مستکبران به بهشت، بر امری محال تعلیق شده است که گذر شتر یا ریسمان از ته سوزن باشد و برای مبالغه و تأکید سخن در صورت مستحیل بیان شده است.

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^۴

حال مشرک به خداوند به کسی تشبیه شده است که از آسمان به زمین افتد و در میان راه پرنده ای او را برباید یا باد او را در مکانی دور دست اندازد و این توصیفی شگرف و دهشت زاز از شرک به خداوند است.

۱. بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار مرکب باشد، بی شک آن دریا پیش از به پایان رسیدن کلمات پروردگار به پایان می رسد، و لو آن که مددی همانند آن به میان آوریم. (کهف/ ۱۰۹)

۲. اگر آنچه درخت در زمین است، قلم شود و دریا را هفت دریای دگر پس از آن کمک رساند، کلمات الهی به پایان نمی رسد. (لقمان/ ۲۷)

۳. اعراف/ ۴۰

۴. حج/ ۳۱

وَإِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْبَصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَةَ^۱

در این گفتار خداوند متعال، تجمع دشمنان اسلام در جنگ احزاب برای از بین بردن مسلمانان و حالت دهشت و دلهره شدیدی که بر آنان مستولی شده بود، به گونه‌ای رسا به تصویر کشیده شده است.

سِوَاءَ مَنْ أَسْرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِأَلِيلٍ وَ سَارِبٍ بِالنَّهَارِ^۲

این آیه شریفه بیان می‌دارد که در محضر علم خداوند آگاه به پیدا و نهان، یکسان است کسی که سخنش را پنهان دارد یا آشکارش کند و کسی که در پرده شب پنهانکار باشد یا در روز پیدای در طریق باشد. این توصیف نسبت به مخاطب، مبالغه‌آمیز است، اما نسبت به خداوند سبحان، هیچ مبالغه‌ای ندارد.

ایهام یا توریه

توریه و در پرده سخن گفتن یا ایهام^۳ (به وهم و گمان افکندن) گونه‌ای شیرین از تعبیر است؛ بدین سان که در کلام، واژه‌ای آورده شود که دارای دو معنی باشد: یکی نزدیک که دلالت لفظ بر آن آشکار است و دیگری دور که دلالت لفظ بر آن پنهان است و گوینده یا نویسنده به خاطر قرینه‌ای نهان، معنای دور را قصد کند، اما آن را با معنای نزدیک بیوشاند؛ به گونه‌ای که در نخستین برخورد، شنونده یا خواننده، آن را مقصود متکلم

۱. آن‌گاه که از فراز و فرودتان به سراغ شما آمدند و آن‌گاه که چشمها برگشت و جانها به گلوگاهها رسید و در حق خداوند

۲. رعد/ ۱۰

گمانهایی کردید (احزاب/ ۱۰)

۳. توریه اسامی دیگری مانند: تخییل، ایهام، مفاطه و توجیه نیز دارد و به‌طور خلاصه آن را این‌گونه می‌توان تعریف کرد: «التوریة أن یذکر لفظ له معنیان: بعید مراداً و قریب غیر مراد.»

پندارد؛ مانند: «و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط...»^۱ جمل به دو معنای شتر نر و ریسمان ضخیم است. در این آیه نخست معنای شتر به ذهن می‌رسد، اما پس از مقابله آن با سوزن، معنای دوم مناسبتر می‌نماید.

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

در این بیت از حافظ، «مدام» دو معنی دارد: پیوسته و شراب.

در توریه گاهی هر دو معنی، حقیقی اما یکی مشهورتر است و گاه یکی حقیقی و دیگری مجازی است و در برخی موارد ممکن است که هر دو معنی اراده شده باشد^۲ و ذهن مستمع از معنای قریب به معنای بعید هدایت شود.

در ایهام، واژه یا عبارت به گونه‌ای است که هر دو معنی را به ذهن خطور می‌دهد و ذهن بر سر دو راهی قرار می‌گیرد و انتخاب برایش آسان نیست. این حالت باعث جذابیت سخن شده و در خواننده ایجاد لذت می‌کند. برای دریافت آرایه ایهام، نیازمند آگاهی به معانی مختلف واژه‌ها و عبارتها هستیم.

تفاوت توریه با کنایه و استعاره

تفاوت توریه و کنایه در آن است که در کنایه، تلازم میان دو معنی و در توریه، مشهور بودن یکی شرط است. و فرقی با استعاره آن است که استعاره یکی از انواع مجاز است که علاقه معنای حقیقی و مجازی، شباهت میان آن دو است و از معنای حقیقی برای معنای مجازی استعاره آورده می‌شود، اما در توریه گاه هر دو حقیقی و گاه یکی حقیقی و دیگری مجازی است و می‌تواند علاقه مجاز، غیر از مشابهت و از دیگر علاقه‌ها باشد و چه بسا در توریه با معنای مجازی - در صورتی که مشهورتر باشد - معنای حقیقی اراده شود.

۱. اعراف / ۴۰

۲. لازم به یادآوری است که استعمال یک واژه در بیش از یک معنی، امری پذیرفتنی است و در ادبیات نیز مصداق خارجی دارد. بی ربط است اگر بخواهیم مسأله‌ای ذوقی و زبانی را با معیارهای منطقی و فلسفی بسنجیم و محال بودنش را ثابت کنیم.

افزون بر آن، در توریه شرط است که یکی از دو معنی مشهورتر باشد؛ به خلاف استعاره. البته اگر شرایط هر دو نوع در موردی وجود داشت، هم می‌تواند استعاره باشد و هم توریه.^۱

اقسام توریه:

توریه حالات مختلفی دارد:

گاه هیچ‌گونه قرینه‌ای که سازگار با معنای قریبی که با آن یا معنای بعیدی که از آن توریه آورده می‌شود، در کلام وجود ندارد و گاه لازمی موافق با معنای قریب یا بعید ذکر می‌شود و گاه در آن چیزی وجود دارد که احتمال یکی از دو معنی را فراهم می‌سازد. با توجه به گونه‌های یاد شده، به ترتیب برای توریه چهار قسم بیان می‌کنند:

۱. مجردة: خالی از هرگونه قرینه برای یکی از دو معنی.

۲. مرشحة: دارای قرینه‌ای سازگار با معنای قریب.

۳. مبینه: دارای قرینه‌ای موافق با معنای بعید.

۴. مهیئة: دارای زمینه‌ای برای یکی از دو معنی.

شبهه این تقسیم درباره استعاره نیز وجود دارد. یافتن نمونه‌های هر یک در مثالهایی که خواهد آمد، بر عهده خواننده گرامی است.

نمونه‌های قرآنی توریه:

۱. «وَ يَطْوِفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ»^۲؛ یعنی: برگرد آنان پسرانی می‌گردند که در گوششان حلقه نهاده شده. به حلقه‌ای که در گوش گذاشته می‌شود، «قُرط» و

۱. میرزا حبیب‌الله خوبی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ص ۱۶۴-۱۶۶.

«خَلْدَةَ» می‌گویند و شنونده گمان می‌کند که «مخلّدون» از خلود و جاودانگی گرفته شده است.

۲. «وَجُودَةٌ يَوْمُئِذٍ نَاعِمَةٌ»^۱؛ یعنی: چهره‌هایی در آن روز در نعمت و کرامتند و شنونده گمان می‌کند که «ناعمه» از نعومت و نرمی است.

۳. «وَيَدْخُلُهُمُ الْجَنَّةُ عَرَفَهَا لَهُمْ»^۲؛ یعنی: آن بهشت را برای آنان شناسانده و توصیف کرده است. این ایهام را نیز دارد که از «عَرَفَ» به معنای طیب و بوی خوش باشد.^۳

۴. «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا أذْكَرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَإِنْسَاءُ الشَّيْطَانِ ذَكَرَ رَبَّهُ فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سَتِينٍ»^۴

درباره «فإنساء الشيطان ذكر ربه» دو تفسیر بیان کرده‌اند: یکی آن که شیطان یوسف را از یاد خدا غافل کرد و او از زندانی دیگر درخواست کمک کرد و این سبب عقوبت او گشت و چند سال دیگر در زندان ماند که در این باره روایاتی نیز وجود دارد. تفسیر دیگر آن که شیطان کاری کرد که آن شخص نجات یافته، یادآوری به مولایش درباره یوسف را فراموش کند.

علامه طباطبایی^۵ درباره نظریه نخست می‌فرماید: «مخالف با نص کتاب است که یوسف را می‌ستاید و او را از مخلصین می‌خواند و شیطان را در مخلصین نفوذی نیست. توسل به اسباب نیز منافات با اخلاص و توکل به خداوند ندارد و روایاتی که در این زمینه آمده، مخالف با قرآن و مردود است.»^۵

بنابراین، کلمه «رب» گرچه ممکن است ایهام به پروردگار داشته باشد، اما با توجه به اطلاق «رب» در قبل به ملک، انصراف به آن دارد.

۵. «وَكذلك جعلناكم أمةً وسطاً لتكونوا شهداء على الناس...»^۶

۲. محمد / ۶

۱. غاشیه / ۸

۳. این سه مثال به نقل از البرهان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۴۴۵ است.

۵. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۳.

۴. یوسف / ۴۲

۶. بقره / ۱۴۳

«وسط» یعنی خیر و نیک، اما ظاهر لفظ ایجاد ایهام می‌کند که مسلمانان حد وسط - میان یهود و نصاری - هستند یا در مسأله قبله و یا در گرایش یهود به مادیت و گرایش نصاری به رهبانیت.

۶. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ...»^۱

از ابن حجر نقل شده است که در این آیه توریه وجود دارد. کافه در این جا به معنای باز دارنده و مانع است: «تَكْفَهُم عَنِ الْكُفْرِ وَالْمَعْصِيَةِ» که معنای بعید می‌باشد و «ها» برای مبالغه آمده و معنای قریب و متبادر، «جمیعاً» است.^۲

۷. «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ»^۳

در این آیه از «جرحتم» معنای بعید آن (ارتکاب ذنوب) اراده شده است. معنای نزدیک آن، کسب کردن و به دست آوردن است.

۸. «حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»^۴

منظور از «ید» زلت است و مقترن با اعطا شده که مناسب معنای قریب (دست) است.

۹. «وَالسَّمَاءَ بَنِينَاهَا بِيَدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»^۵

«ایدی» به معنای دستها، در قوت و قدرت به کار رفته است و بنا کردن از لوازم معنای نزدیک آن است.

تفتازانی می‌نویسد: «این معنی بنا بر مشهور میان مفسران ظاهرنگر است؛ وگرنه در این آیه تمثیل به کار رفته و هیئت ایجاد آسمان به ساختن بنا تشبیه شده است و نیازی به چاره‌جویی در حقیقت و مجاز بودن مفردات نیست.»^۶

۲. سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۲۸۷.

۴. توبه / ۲۹.

۶ شرح مختصر، ج ۲، ص ۱۵۱.

۱. سبأ / ۲۸.

۳. انعام / ۶۰.

۵. ذاریات / ۴۷.

جایگاه توریه در بلاغت

دانشمندان علوم بلاغت، موضع یکسانی در قبال توریه اتخاذ نکرده‌اند. برخی مانند ابن حجة حموی حدود یک چهارم کتاب *خزانة الادب* خویش را به این موضوع اختصاص داده است و شواهد شعری فراوانی برای آن یاد می‌کند و همین‌گونه سیدعلی خان مدنی در کتاب *انوارالربیع* حجم قابل توجهی را همراه با صدها شاهد درباره توریه می‌نگارد. نگاهشته‌های مستقلی نیز در این باره تألیف یافته است.^۱ از سوی دیگر، برخی مانند مؤلف *الطراز* با وجود آن که محاسنی همچون تفتن در سخن، دلالت بر توان گوینده در به کارگیری واژه‌ها و تسلط او بر معانی، برای توریه یاد می‌کند. اما این باب را دارای ارج و منزلتی بالا در وادی فصاحت و بلاغت نمی‌داند. وی توریه را به دو قسم مغالطه معنوی و معما و چیستان تقسیم می‌کند و برای قسم نخست، شاهدی قرآنی نمی‌آورد و وجود قسم دوم را که در آن با حدس و گمان و مقصود گوینده می‌توان پی برد، از قرآن نفی می‌کند.^۲

زمخشری تنها در یک مورد از توریه نام می‌برد. وی در ذیل آیه «كذلك كِذَّبنا لِيُوسَفَ ما كان لِيَأْخُذَ أَخاهُ في دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ»^۳ در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌شود کیدی را که یوسف به کار برد و آنان را که دزد نبودند، با خطاب «إِنكُمْ لَسارقون» سارق شمرد، نیرنگی نیکو باشد و خداوند آن را اجازه داده باشد، این‌گونه بیان می‌کند که این نسبت در ظاهر بهتان می‌نماید، اما در واقع بهتان نیست؛ زیرا «إِنكُمْ لَسارقون» توریه است از آنچه برادران یوسف در حق وی انجام دادند (او را به ترفند از پدر ربوده و در چاه نهادند).^۴

نگارنده کتاب *البلاغة القرآنية في تفسير الزمخشري* پس از ذکر مطلب یادشده،

۱. بکری شیخ امین، *البلاغة العربية به ثوبه الجديد*، ج ۲، ص ۸۸.

۲. علوی یمنی، *الطراز*، ص ۴۲۸.

۳. یوسف، ۷۶.

۴. زمخشری، *کشاف*، ج ۲، ص ۴۹۲. برای توضیح بیشتر ر.ک: *المیزان*، ج ۱۱، ص ۲۲۲.

می‌نویسد که در این تعبیر زمخشری، توریه در معنای اصطلاحی خودش به کار نرفته و به معنای لغوی نزدیکتر است که همان نهان ساختن باشد؛ زیرا یوسف مقصودش را در این تعبیر پنهان داشت.

وی این‌گونه برداشت می‌کند که این موضوع بازگشت به آن دارد که این لون بدیعی در قرآن فراوان نیامده است. قرآنی که سبک خویش را بر بلاغت اصیلی که نشان‌دار از فطرت صادق انسانی است، بنا نهاده است.^۱

با توجه به آنچه یاد شد، می‌توان نتیجه گرفت که سخنی را که سیوطی در *الاتقان* از زمخشری یاد می‌کند، نمی‌تواند دقیق باشد. وی از زمخشری نقل می‌کند که هیچ بابی را در علم بیان دقیقتر و لطیفتر و سودمندتر و یاری‌رسان‌تر از توریه در دستیابی به تأویل متشابهات در قرآن و سنت نمی‌یابی. و از جمله نمونه‌های آن «الرحمن علی العرش استوی» را یاد کرده و توضیح داده است.^۲

شاهدی دیگر بر این که این سخن زمخشری نمی‌تواند در توصیف توریه باشد، آن است که مؤلف *الطراز* نظیر همین سخن را از زمخشری درباره «تخیل» که تصویرگری نامحسوس از طریق محسوس و مانند استعاره تمثیلیه است، نقل می‌کند.

به هر حال، توریه بحثی است که می‌توان در قرآن برای آن نمونه‌هایی هرچند محدود ذکر کرد. توریه را می‌توان در واژگانی از قرآن که می‌توانند در بیش از یک معنی صادق باشند، سراغ گرفت.

نمونه‌های فارسی ایهام:

ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است
ببین که در طلبت حال مردمان چون است

۱. محمد ابوموسی، *البلاغه القرآنیة فی تفسیر الزمخشری*، ص ۴۹۳.

۲. *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۳، ص ۲۸۵.

حکایت لب شیرین کلام فرهاد است

شکنج طرّة لیلی مقام مجنون است

«حافظ»

کلمه «مردم» دو معنی دارد: نوع انسان و آدمیان، مردمک چشم. شیرین و لیلی نیز دو معنی دارند: نام دو زن معروف، شیرین در مقابل تلخ و لیلی منسوب به لیل.

بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است

«حافظ»

عشق و محبت، اولین معنایی است که از «مهر» به ذهن می‌رسد. اما مهر به معنای خورشید نیز هست که مناسبتر با دیگر الفاظ بیت و نزدیکتر به مقصود شاعر است.

«گلستان» و «هوا» نیز در ابیات زیر دو معنی دارند:

خانه زندان است و تنهایی ضلال

هر که چون سعدی گلستانیش نیست

ذره‌ای در همه اجزای من مسکین نیست

که نه آن ذره معلق به هوای تو بود

«سعدی»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی
ایهام تناسب

ایهام تناسب، آوردن واژه‌ای است که یک معنای آن مورد نظر و پذیرفتنی است و معنای دیگر با سایر اجزای کلام تناسب و سازگاری دارد؛ مانند آیه کریمه و ابیات زیر:

«و الشَّمْسُ والقَمَرُ بحسبانٍ، والنَّجْمُ والشَّجَرُ يسجدان»^۱

منظور از «نجم» در این جا گیاه بی ساقه است و معنای دیگر آن (ستاره) با شمس و

قمر تناسب دارد.

ماهیم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است

حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است

«حافظ»

«ماه» در این بیت، استعاره از محبوب است، اما معنای دیگرش با هفته و سال

تناسب دارد.

که زالی نیندیشد از رستمی

چنان سایه گسترد بر عالمی

«سعدی»

زال در این بیت یعنی «پیرزن سپید موی» و نام پدر رستم نیز هست که با نام رستم

تناسب دارد.

استخدام

استخدام، آن است که واژه‌ای با دو معنی یا بیشتر آورده شود و از خود آن واژه یک معنی و از ضمیرش معنای دیگر، یا از دو ضمیری که به آن بر می‌گردد، از هر کدام یک معنی اراده شود. گونه‌ای دیگر از استخدام آن است که همراه لفظ مشترک، کلماتی آورده شود که هر کدام ناظر به یک معنی باشد.

در استخدام، تفاوتی نیست که دو معنی، مجازی، حقیقی و یا مختلف باشند و فرقی با ایهام آن است که در استخدام، هر دو معنی در نظر گرفته می‌شود، اما در ایهام، یک معنی، همراه با اشاره به معنای دیگر اراده می‌شود.

نمونه‌های قرآنی

۱. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفًا فِي قَرَارٍ مَكِينٍ»^۱
مراد از «انسان» آدم عليه السلام و مقصود از ضمیر «جعلناه» که به آن بر می‌گردد، فرزندان آدم است. بنابراین تفسیر، مضمون آیه این می‌شود که آدم را از عصاره‌ای از گل آفریدیم و آدمی‌زادگان را به صورت نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. سپس قرآن سایر مراحل تکامل و شکل‌پذیری نطفه را بیان می‌کند.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا»^۲

در لفظ «صلاة» با توجه به «لا تقربوا» دو احتمال «خود نماز» یا «جایگاه نماز» وجود دارد. «حتی تعلموا» با توجه به نفس صلاة و «الآ عابری سبیل» با توجه به موضع آن آمده است. و مضمون آیه این می‌شود که در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید و در حال جنابت به مسجد و نماز در نیایید مگر رهگذر باشید.

۳. «وَالْمَطْلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ... وَبِعَوْلَتِهِنَّ أَحَقَّ بِرَدِّهِنَّ»^۳
«مطلقات» به‌طور عام آمده و شامل تمام طلاق داده شدگان - اعم از رجعی و بائن - می‌شود، اما ضمیر «بعولتهن» با توجه به حکمی که می‌آید، به آنان که مطلقات رجعی باشند، برمی‌گردد و مضمون آیه این می‌شود که تمامی زنان طلاق داده شده باید مدت سه پاکی از حیض انتظار کشند و زنانی که طلاقشان قابل برگشت باشد، شوهرانشان به بازآوردن آنان سزاوارترند.

۴. «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»^۴
بنابر یک تفسیر، مقصود از شهر، هلال و مقصود از ضمیری که به آن بر می‌گردد، شهر به معنای ایام رمضان است و معنای آن این می‌شود که هر کس هلال رمضان را

۲. نساء/ ۴۳

۴. بقره/ ۱۸۵

۱. مؤمنون/ ۱۲-۱۳

۳. بقره/ ۲۲۸

رویت کرد، روزه‌اش را در آن ماه آغاز کند.

۵. «یا ایها الذین آمنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم... قد سألها قوم من قبلکم ثم أصبحوا بها کافرین»^۱

اشیائی که صحابه از آن پرسش می‌کردند، غیر از اشیائی بود که پیشینیان می‌پرسیدند؛ بنابراین، میان معنای ضمیر و مرجعش تفاوت وجود دارد.

۶. «لکل أجل کتاب، یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده أم الکتاب»^۲

لفظ «کتاب» به دو مفهوم «سرامد حتمی» و «مکتوب» است. «اجل» مفهوم اول و «یمحوا» مفهوم دیگر را به کار گرفته است.

نمونه‌های فارسی

باز آ که در فراق تو چشم امیدوار
چون گوش روزه‌دار بر الله اکبر است
«الله اکبر» در این بیت به دو معنی آمده است: دروازه «الله اکبر» در شیراز، دروازه قرآن و اذان مغرب. در ترکیب با «چشم امیدوار»، معنای نخست و با توجه به «گوش روزه‌دار»، معنای دوم نمود می‌یابد.

شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت
چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت
فعل نواختن در مورد «چنگ» به معنای «ساز زدن» و در مورد «خلق» به معنی «احسان و نوازش» است.